



تقریر درس خارج فقه الصلاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۰۸	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۷ / ۲۹
عنوان ۱	مواقیت الصلاة					
عنوان ۲	وقت نمازهای مغرب و عشاء					
عنوان ۳	ادامه تقریر مباحث آیت الله العظمی وحید (سَلَّمَهُ اللهُ تَعَالَى)					
عنوان ۴	ادامه بررسی روایات ❖ طایفه دوم روایات: تبیین غروب شمس با زوال حمرة مشرقیه ▪ روایت هفتم ▪ روایت هشتم ▪ روایت نهم					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

چکیده

بحث این جلسه بر روایاتی متمرکز است که وقت نماز مغرب را به زوال حمرة مشرقیه (از بین رفتن سرخی از افق شرق) منوط می کنند، نه صرفاً غروب خورشید.

❖ روایت از امام رضا علیه السلام: ایشان نماز مغرب را زمانی اقامه می کردند که سیاهی از سمت مشرق بالا می آمد. این عمل، نشان دهنده آغاز وقت نماز است، نه صرفاً رعایت وقت فضیلت؛ زیرا تأخیر از اول وقت واقعی، خلاف قاعده «فضیلت نماز در اول وقت» است.

❖ روایت از امام صادق علیه السلام: ایشان فرمودند که دوست دارند نماز مغرب را هنگام مشاهده ستاره در آسمان بخوانند که این امر، همزمان با زوال حمرة مشرقیه است. عبارت «دوست دارم» (أُحِبُّ) در کلام معصوم علیه السلام، بیانگر حکم و تعیین وقت است؛ نه صرفاً یک استحباب شخصی.

❖ روایت دیگر از امام صادق علیه السلام: حضرت، عمل ابوالخطاب را که وقت نماز را با سرخی مغرب تعیین می کرد، تخطئه نموده و معیار صحیح را زوال سرخی از «مطلع الشمس» (محل طلوع) معرفی کردند.

مجموع این روایات، دیدگاه مشهور را تقویت می کند که برای دخول وقت نماز مغرب، علاوه بر غروب خورشید، باید منتظر از بین رفتن سرخی از افق شرقی نیز بود.

درآمد بحث

در این جلسه، به ادامه بررسی روایاتی می پردازیم که دلالت می کنند وقت نماز مغرب، با زوال حمرة مشرقیه، محقق می شود.

❖ روایت هفتم: روایتی که مرحوم شیخ نقل می کند: «یاسناده عن احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن سیف، عن محمد بن علی قال:

«صَحِبْتُ الرَّضَا عليه السلام فِي السَّفَرِ فَرَأَيْتُهُ يُصَلِّي الْمَغْرِبَ إِذَا أَقْبَلَتِ الْفَحْمَةُ مِنَ الْمَشْرِقِ يَعْنِي السَّوَادَ»^۱؛

بررسی سندی

بنابر مبنای ما، سند این روایت به لحاظ سند شیخ به احمد بن محمد بن عیسی، تام نیست؛ زیرا اشکالی در اسناد شیخ به او وجود دارد و آن، اینکه مرحوم شیخ دو نوع اسناد به وی دارد:

اسناد صحیح ولیکن به بعض روایات؛ چون عبارت: «من جملة ما رویته» فرموده و ما نمی توانیم بفهمیم که این روایت هم از جمله آن روایات است یا نه. به عبارت دیگر، سندی که از احمد بن محمد بن عیسی نقل کرده، صحیح است؛ اما به برخی از روایات اوست و روشن نیست که این روایت هم جزء آن دسته قرار می گیرد یا خیر؟

سندی به «جميع ما رویته عن احمد بن محمد بن عیسی» که از لحاظ نوع اسنادش مفید است؛ اما در سندش «احمد بن محمد بن یحیی العطار» قرار دارد که در توثیق ایشان تشکیک شده است. البته ما ایشان را در محل خودش توثیق کرده ایم و لذا سند شیخ را به احمد بن محمد بن عیسی - که وثاقتش جای اشکال نیست - تام می شماریم.

«عن علی بن سیف» که ثقة است و توثیق خاص دارد؛ لکن محمد بن علی که راوی مباشر است، «لا توثیق له» و در این طبقه که از حضرت رضا عليه السلام به طور مباشر روایت کند و توثیق هم داشته باشد، نداریم؛ لذا گرچه بین چند نفر، مشترک است، «لا توثیق له».

بررسی دلالتی

تحلیل دلالت: «صَحِبْتُ الرَّضَا عليه السلام فِي السَّفَرِ فَرَأَيْتُهُ يُصَلِّي الْمَغْرِبَ إِذَا أَقْبَلَتِ الْفَحْمَةُ مِنَ الْمَشْرِقِ يَعْنِي السَّوَادَ»؛

راوی می گوید: همراه حضرت رضا عليه السلام مسافرت کردم و لابد در مسافرت هم در کنار حضرت بوده؛ چون سفرهای آن روزگار، مانند سفرهای امروزی نبوده که مسافر طی چند ساعت، مسافتی دور را پیماید. لذا وی می گوید چند روزی با حضرت رضا عليه السلام در سفر بودیم و دیدم که حضرت نماز مغربشان را زمانی می خوانند که سیاهی از طرف مشرق، بلند شود «إِذَا أَقْبَلَتِ الْفَحْمَةُ مِنَ الْمَشْرِقِ»؛ واژه «أقبلت» به معنای بالا آمدن است «یعنی السواد». «فحم» در زبان عرب به معنای زغال است که شاید ناظر به سیاهی آن باشد. صیغه «فعلان» معمولاً در الوان و غالباً با ضمه فاء الفعل و بر وزن «فُعْلَة» به کار می رود.

این روایت بر نظر مشهور، دلالت می کند که معتقد است استتار قرص، تنها ملاک تحقق وقت مغرب نیست؛ چون می گوید: «إِذَا أَقْبَلَتِ الْفَحْمَةُ مِنَ الْمَشْرِقِ». پس بدین معناست که صرف استتار قرص کفایت نمی کند؛ زیرا در این صورت،

با استتار قرص، افق مشرق، سیاه نمی شود تا گفته شود اگر سیاهی از طرف مشرق به سوی بالا آمد. بنابراین، صرف پیدایش سیاهی بر روی خط مشرق، «إقبال» نیست؛ بلکه با «ظهور» مثلاً: «ظَهَرَتْ» تعبیر می شود. پس «أقبلت» یعنی حرکت کرد و زوال حمرة مشرقیه را می شود از این روایت فهمید؛ ولی آیا زوال حمرة از «قمة الرأس» هم از آن به دست می آید؟ پاسخ ما منفی است؛ یعنی مبنای مشهور، بنابر اینکه زوال حمرة مشرقیه باید به قدری باشد که از قمة الرأس بگذرد، استفاده نمی شود؛ اما قطعاً اصل ملاک بودن زوال حمرة مشرقیه از افق مشرق، به دست می آید.

اشکال حضرت آیت الله العظمی وحید رحمته الله علیه

البته شیخنا الاستاذ فرموده اند: از این روایت، فقط ملاک بودن زوال حمرة مشرقیه، استفاده نمی شود؛ چون وقتی که حمرة از روی سر بگذرد، سیاهی پیدا می شود و گرنه سیاهی ظهور نمی کند. بله، ممکن است حمرة از افق، زائل شود اما زوال حمرة غیر از سیاهی است؛ چراکه امکان دارد حمرة زائل گردد اما هنوز هم نوری روی مشرق را گرفته باشد که آن را سیاهی نمی گویند. اگر مشرق بخواهد سیاه شود، حمرة باید حتماً از روی سر بگذرد.

ما قبلاً گفتیم که عبارت «مشرق» با «مطلع» تفاوت دارد و مشرق قاعداً آن نیمه شرقی موقف آدمی را شامل می شود؛ یعنی اگر مثلاً کسی رو به قبله بایستد، سمت چپ او مشرق و سمت راستش مغرب است. مراد از سمت چپ او، همه سمت چپ تا خطی است که از روی سرش می گذرد و نصف دیگرش مغرب است. پس اگر «أقبلت الفحمة من المشرق» بدین معناست که فحمة از مشرق گذشته، پس یعنی حمرة مشرقیه از روی سر گذشته است.

اشکال به دلالت روایت

لکن اشکالی که امکان دارد به این روایت وارد آید، این است که سیره امام علیه السلام را نقل می کند؛ لذا می گوید: «فَرَأَيْتُهُ يُصَلِّي الْمَغْرِبَ إِذَا أَقْبَلَتِ الْفَحْمَةُ مِنَ الْمَشْرِقِ يَعْنِي السَّوَادَ»؛ اما ممکن است اگر حضرت در چنین وقتی که زوال حمرة مشرقیه از روی سر است، نماز می گزارد، به لحاظ وقت فضیلتش باشد.

پرسشگر: شاید احتیاط می کرده اند.

استاد: احتیاط در عمل امام علیه السلام جاری نیست. به یک نکته باید توجه شود. یک وقت، امام شما را به چیزی امر می کند و امرش احتیاطی است. در اینجا احتیاط، وجه دارد؛ اما نمی توان عمل امام را ناشی از احتیاط دانست؛ چون امام علیه السلام جاهل نیست تا احتیاط کند و این شامل جهل به موضوع و جهل به حکم می شود. لذا عمل امام را نمی شود حمل بر احتیاط کرد. اگر امام علیه السلام دستور داده بود مثلاً صبر کن تا حمرة مشرقیه از روی سر تو بگذرد، می شد مدعی شد که امام علیه السلام چنین دستوری به مخاطب می دهد تا عمل به احتیاط کند. این امر، امر به عمل به احتیاط است؛ ولی خود فعل امام را نمی شود حمل بر احتیاط کرد.

پرسشگر: ...

استاد: می گوید: «فَرَأَيْتُهُ يُصَلِّي» یعنی دأب حضرت این بوده و لذا نمی شود آن را حمل بر احتیاط کرد؛ چون عمل امام علیه السلام عمل به واقع و حکم واقعی است؛ مگر آنکه قرینه ای خاص داشته باشد که نشان می دهد تقیة عمل می کند؛ وگرنه بدون قرینه بر تقیة ای بودن عمل، نمی شود آن را حمل بر احتیاط کرد.

پاسخ حضرت آیت الله العظمی وحید رحمته الله علیه به اشکال

این اشکال را هم شیخنا الاستاذ، رد می کنند و می فرمایند: براساس روایات کثیره ای داریم که «أفضل وقت الصلاة أوله»؛ یعنی یک قاعده عامه داریم که می گوید: همیشه افضل اوقات صلات، اول وقت صلات است و بنابراین اگر وقت اصلی نماز، همان نبود که امام در آن نماز می گزارد و اول وقت با استتار قرص، محقق می شد؛ لذا حضرت نماز را به تأخیر می انداخت تا وقت فضیلت را درک کند. معنایش این بود که امام عليه السلام اول وقت نماز را رها می کند و بعد از آن، نماز می خواند و این خلاف قاعده ای است که اول وقت را زمان فضیلت، معرفی می کند.

پس اگر راوی، رفتار امام عليه السلام را بدین گونه، توصیف می کند، باید بیانگر اول وقت نماز باشد. بنابراین نمی توان از این روایت، وقت فضیلت را استفاده کرد؛ بلکه بیانگر خود وقت اصلی صلاة المغرب است؛ یعنی حضرت صبر می کرد تا وقت صلات مغرب برسد و آنگاه نماز می گزارد؛ پس «إِذَا أَقْبَلَتِ الْفَحْمَةُ مِنَ الْمَشْرِقِ» باید وقت صلات باشد نه وقت فضیلت نماز.

❖ **روایت هشتم:** روایت مرحوم شیخ: «یاسناده عن محمد بن علی بن محبوب عن یعقوب بن یزید عن

ابن ابی عمیر عن محمد بن حکیم عن شهاب بن عبد ربّه، قال:

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا شَهَابُ إِنِّي أَحِبُّ إِذَا صَلَّيْتُ الْمَغْرِبَ أَنْ أَرَى فِي السَّمَاءِ كَوْكَبًا»^١.

بررسی سندی

در بررسی سند این روایت باید گفت که به جز «محمد بن حکیم»، سایر رجال، همه توثیق خاص دارند و لذا در وثاقتشان شبهه ای نیست. محمد بن حکیم، توثیق خاص ندارد؛ ولی چون ابن ابی عمیر از او نقل می کند - به ویژه در همین روایت - مشمول شهادت عامه شیخ بر وثاقت مشایخ ثلاث، شامل ابن ابی عمیر، صفوان و بزنی می شود که «لا یروون إلا عن ثقة» و لذا چون روایت ابن ابی عمیر هم از محمد بن حکیم نقل شده، وثاقت محمد بن حکیم اثبات می شود. البته صدوق نیز سندی به این روایت دارد که هم محمد بن حکیم در میان رجالش دیده می شود و هم مرفوعه و دچار ارسال است: «فی العلل عن محمد بن الحسن عن صفوان عن العباس بن معروف رفعه عن محمد بن حکیم». به هر حال، سند شیخ، تام است و اشکال سندی در روایت به نظر نمی رسد.

بررسی دلالی

از حضرت صادق عليه السلام نقل کرده که فرمود: من دوست دارم وقتی می خواهم نماز مغرب بخوانم، ستاره ای را در آسمان ببینم. گفته می شود اولین ستاره ای که پیدا می گردد، همراه با زوال حمرة مشرقیه است. پس دیدن کوكب، علامت زوال حمرة مشرقیه است و بنابراین، گویا حضرت فرموده: دوست دارم در این وقت، نماز بخوانم.

اشکال به دلالت روایت

ممکن است گفته شود «أحب» در اینجا فقط به معنای محبوبیت مطلق، اعم از محبوبیت لزومی (وجوب) و غیرلزومی (استحباب) باشد و بنابر اینکه امکان دارد مرادش استحباب باشد، نمی توانیم حد وقت مغرب را از این روایت، استفاده کنیم.

پاسخ به اشکال

جواب به این اشکال، این است که استحباب تأخیر از وقت، معنا ندارد. نمی توان گفت دوست دارم دیرتر از وقت، نماز بخوانم. اگر وقت، زمان استتار قرص بوده باشد، محبوبیت تأخیر، معنا ندارد. اگر می فرماید: «دوست دارم وقتی کوکب را در آسمان می بینم، نماز بخوانم» به معنای وقت متعین است؛ چون بیش از دو وقت، قابل تصور نیست؛ یا استتار قرص، ابتدای وقت است یا زوال حمره و «أَرَى فِي السَّمَاءِ كَوْكَبًا» یعنی زوال حمره، و اگر می فرماید دوست دارم در چنین وقتی نماز بخوانم، معنایش این است که دوست ندارم در اول وقت استتار قرص، نماز بگزارم.

پرسشگر: اول وقت قطعی نیست ...

استاد: چرا اول وقت، محبوب نباشد؟ «أَحَبُّ إِذَا صَلَّيْتُ» فرموده. باز هم فعل امام علیه السلام است.

پرسشگر: احتیاط می کرده.

استاد: امام اگر بخواهد امر به احتیاط کند، امر می کند که چنین کنید، نمی فرماید من چنین می کنم.

پرسشگر: با فعل، نشان داده.

استاد: با فعل نمی شود؛ چون اگر با فعل بود، فعل امام ظهور در فعل و ظهور بیان حکم واقعی است. به طور کلی، فعل امام علیه السلام ظهور در حکم واقعی دارد؛ مگر اینکه قرینه ای بر تقیه ای بودن عملش داشته باشیم؛ وگرنه بدون قرینه، فعل امام اولاً و بالذات، ظهور در بیان حکم واقعی دارد. امام به بیان حکم واقعی خدا مکلف است و اگر قصد امر احتیاطی داشته باشد، باید به ما بگوید که احتیاطاً چنین کنید.

پس حمل محبوبیت تأخیر صلات تا رؤیت کوکب، بسیار مشکل است و ما نمی فهمیم چگونه تأخیر از اول وقت می تواند محبوب باشد با اینکه مسلماً اول وقت، زمان فضیلت است و آنکه عندالله، محبوبیت دارد، اول وقت است.

عدم محبوبیت در قرآن کریم

ما هم عرضی داریم که در بحث درباره آیه «لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ...»^۱ در سخن نقدی و جهر به سوء و بدگویی درباره دیگران مطرح کرده ایم.

آیه می فرماید: «لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ»؛ خدا جهر به سوء را دوست ندارد مگر از کسی که مظلوم باشد. مظلوم می تواند بگوید که به من ظلم شده و فلان کس به من ستم روا داشته است.

البته از آیه، بیش از اختصاص جهر به سوء به ظلم، استفاده نمی شود؛ منتها مرحوم آقای خوئی می فرماید «لَا يُحِبُّ» بیش از عدم استحباب را نمی رساند و حداکثر، کراهت را می رساند؛ اما به خلاف نظر ایشان «لَا يُحِبُّ» در مثل آیه «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ»^۲ و همه قرآن، مفید حرمت است؛ چون:

این یک نوع تعبیر تربیت آمیز در بیان منع است؛ یعنی در حقیقت، خدا به ما می آموزد که وقتی قصد ردع و منع دارید، مثل پدری که می خواهد فرزندش را از چیزی، منع کند، می تواند به دو حالت، رفتار کند: یک بار، نهی مستقیم می کند و می گوید: «این کار را نکن»؛ اما گاهی نیز به صورت غیرمستقیم می گوید: «من این کار را دوست ندارم»؛ ولی معنایش نهی

۱. سوره نساء: ۱۴۸.

۲. سوره بقره: ۲۰۵.

از آن کار است؛ چون رابطه من و تو، رابطه محبت است و اگر دست به انجام کاری بزنی که من دوست ندارم، تو را هم دوست نخواهم داشت و اگر خدا چیزی را دوست نداشته باشد، آن چیز، ممنوع است.

ما معتقدیم که همه «لا یحب الله» ها در قرآن کریم، دلالت بر حرمت دارد. در احادیث هم اگر فرمود: «لا یحب الله» و حتی فرمودند «لا أحب» همین دلالت را دارد مگر اینکه قرینه برخلافش داشته باشیم. اگر قرینه‌ای در کار باشد و بین «لا أحب» و روایت دیگری با تعبیری مانند «لا بأس» تعارض باشد، «لا أحب» را مانند همه موارد دلالت بر حرمت، حمل بر کراهت می‌کنیم، درست مانند سایر موارد دلالت بر حرمت.

اگر ما باشیم و خود «لا أحب»، به این معناست که من از این فعل، متنفرم؛ ولی آن را بالسان مؤدبانه تربیتی بیان می‌کند؛ یعنی به جای اظهار تنفر از یک کار، می‌گوید: «من این کار را دوست ندارم». این نوع ادبیات، متعلق به مربیان الهی است که در مقام تربیت، اینگونه با مردم، سخن می‌کنند و زمانی که قصد رد عشان را دارند، مستقیماً نمی‌گویند: این کار را نکنید یا این کار بد است؛ بلکه بدین صورت بیان می‌دارند؛ هرچند که ممکن است به صورت مستقیم هم اظهار تنفر کنند؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...﴾^۱

﴿وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتاً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾^۲

گاهی شارع، ناچار است که در مقام تحریم و نهی، کاملاً صریح، روشن، بی‌پرده و قوی باشد، منع کند؛ اما گاهی با لسان محبت‌آمیز، سخن می‌گوید.

پرسشگر: ...

استاد: ما نگفتیم امکان ندارد؛ اما می‌گوییم ظهور در این دارد که این کار در نزد خدا ممنوع، منفور و مبغوض است و به عبارت دیگر، دلالت بر مبغوضیت آن می‌کند. وقتی گفته می‌شود خدا چیزی را دوست ندارد و نزد او محبوب نیست، به معنای مبغوضیت آن است و مبغوضیت نزد خدا به معنای حرمت است.

پرسشگر: اگر بفرماید که دوست ندارم، مرادش کثرت انجام آن نیست؟

استاد: نه، گاهی اظهار نظر شخصی می‌کنید و می‌خواهید به کسی خبر بدهید؛ اما گاهی مولا هستید و در مقام مولویت، قرار دارید و اگر در این مقام بگویید چیزی را دوست ندارم، دلالت بر مبغوضیت آن می‌کند. اگر سخن شما درست باشد، ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾^۳ یعنی اگر کمی فساد کنید، اشکال ندارد!!!

پرسشگر: از کجا می‌دانید مبغوض خداست؟

استاد: چون خدا فرموده. می‌خواهد حرمتش را اعلام کند که می‌فرماید: ﴿لَا يُحِبُّ﴾. می‌خواهیم بدانیم این عبارت، چه می‌گوید نه این که از جای دیگر فهمیدیم، چه حکمی دارد.

۱. سوره انعام: ۱۵۲؛ سوره اسراء: ۳۴.

۲. سوره نساء: ۲۲.

۳. سوره قصص: ۷۷.

پرسشگر: ...

استاد: ما درباره «لا یحب» آن هم آنکه امام معصوم یا خدای متعال می فرماید، سخن می گوئیم. اگر مکروه را به لسان «لا یحب» بگوئید، دلالت بر حرمت دارد؛ مگر اینکه در جای دیگر یا همانجا قرینه بر این باشد که «لا یحب»، تنزیهی است نه تحریمی. این حکم، مخصوص «لا یحب» نیست؛ بلکه حتی «لا تفعل» و نهی و کراهت نیز همین حکم را دارد. مثلاً «إِنَّ اللَّهَ يَكْرَهُ» حرمت را می فهماند؛ مگر اینکه دلیل بر کراهت تنزیهی داشته باشیم و تحریمی بودن آن را رد کند.

پرسشگر: از آن، نهی عام فهمیده می شود.

استاد: نهی عام چیست؟ نهی، نهی است.

پرسشگر: هم حرمت و هم کراهت ...

استاد: شما می خواهید بگوئید مبغوضیت اعم از حرمت.

پرسشگر: بعد، ضرورت تحصیل مؤمن را هم با عقل، ثابت می کنیم. مولا حرفی زده ... اگر از شما بپرسند چرا این کار را نکردید، می گوئید که من حمل بر کراهت کردم؟

استاد: معنای سخن شما این است که به ضمیمه حق الطاعة بخواهید از آن، تحریم را بفهمید؛ ولی ما می خواهیم بگوئیم خود همین، دلیل بر تحریم است.

❖ روایت نهم: مرحوم شیخ روایت می کند «عن محمد بن علی بن محبوب عن احمد بن الحسن عن

علی بن یعقوب عن مروان بن مسلم عن عمار الساباطی عن أبي عبد الله عليه السلام، قال:

«إِنَّمَا أَمَرْتُ أَبَا الْخَطَّابِ أَنْ يُصَلِّيَ الْمَغْرِبَ حِينَ زَالَتِ الْخُمْرَةُ مِنْ مَطْلَعِ الشَّمْسِ، فَجَعَلَ هُوَ الْخُمْرَةُ الَّتِي مِنْ قَبْلِ الْمَغْرِبِ وَكَانَ يُصَلِّي حِينَ يَغِيبُ الشَّفَقُ»^۱؛

بررسی سند روایت

«احمد بن الحسن» در این روایت، «ابن علی بن فضال» است و بنی فضال از ثقات می باشند؛ لذا از لحاظ احمد بن الحسن، مشکلی در این روایت نداریم.

سایر رجال سند نیز مثل مروان بن مسلم و عمار ساباطی، موثق به توثیق خاص هستند؛ اما جناب «علی بن یعقوب» در این سند، توثیق ندارد و لذا سند از ناحیه او مختل است.

بررسی دلالی روایت

ابا الخطّاب از اصحاب امام صادق عليه السلام است که بعداً بدعت گذار شد و جمعیتی هم از شیعیان، به گرد خود، جمع کرده بود؛ لذا مطرود درگاه حضرت امام صادق عليه السلام گردید.

خطر بدعت گذاری

ما همیشه گرفتار این جریان های بدعت گذار هستیم و عجیب اینکه در زمان امام صادق عليه السلام نیز جریان داشته و برخی از شیعیان در مقابل حرف امام عليه السلام به سخن بدعت گذاران، عمل می کردند؛ مثل بسیاری که می دانند خدا چیزی

را فرموده، ولی با اینکه خلاف امر خدا مرتکب می شوند، به کاری مستحب می پردازند. مثل برخی از کسانی که به زیارت اربعین می روند، با اینکه اقلیت اند، ولی گمان دارند که دیگر نماز بر آنها واجب نیست؛ چون به زیارت امام علیه السلام می روند و بهشت برایشان تضمین شده. این از همان کسانی است که حرف غیرخدا را بر سخن خدا و امام حسین علیه السلام مقدم می دارند؛ چون اگر خود امام حسین علیه السلام هم حاضر باشد، می فرماید که ابتدا باید نماز بخوانید ولی نمی پذیرند.

در روایتی می خوانیم که یکی از بدعت گزاران، مردم را با بدعتش به انحراف کشانده بود و عده زیادی با بدعت او گمراه شدند. پس از مدتی، خواست به پیشگاه خدا توبه کند؛ لذا به نزد یکی از انبیای الهی رفت. خداوند وحی کرد که: ما توبه او را نمی پذیریم؛ مگر اینکه یکایک کسانی را که منحرف کرده، از راه انحرافی شان باز گرداند و هدایت کند. این بنده خدا هم با اینکه واقعاً توبه کرده بود، به سراغ کسانی رفت که خودش منحرف کرده بود و به هریک می گفت که من اشتباه کردم و راهی که من ساخته ام، درست نیست؛ اما از او نمی پذیرفتند و خود او را به بی دینی، متهم می کردند و معتقد بودند که خودش از دین خود، بازگشته است!

بدین علت است که با بدعت گزاران، مسامحه نوزید و پاسخشان را رودررو، صریح و بی پرده بدهید نه با احترام و در لفافه. باید با بدعت گزار، صریح، روشن و محکم سخن گفت و حتی عملش را تقبیح کرد، به شکلی که قبح عملش نزد مردم، روشن گردد و از او روی بگردانند.

ادامه بحث

طبق این روایت، حضرت می فرماید: من به ابالخطاب گفتم برای نماز مغرب، منتظر باش تا حمرة مشرقیه برطرف گردد؛ اما او سخن مرا عوض کرد و به حمرة مغریه، تغییر داد و مثلاً حدود یک ساعت بعد از مغرب را زمان مغرب می دانست. وجه استدلال به این روایت، این است که حضرت می فرماید: من به ابالخطاب، امر کردم که «أَنْ يُصَلِّيَ الْمَغْرِبَ حِينَ زَالَتِ الْحُمْرَةُ مِنَ مَطْلَعِ الشَّمْسِ»؛ پس زوال از مطلع الشمس، ملاک حلول وقت مغرب است.

لکن فقط به این مقدار می توان به روایت، استدلال کرد که استتار قرص، اول وقت نیست و افزون بر استتار قرص، نیاز به زوال حمرة مشرقیه هم داریم چون می فرماید: «مَنْ مَطَّلَعَ الشَّمْسِ».

اینجا گفته می شود -و سخن از شیخنا الاستاذ است- که «مطلع» با «مشرق» تفاوت دارد. «مطلع» نقطه طلوع است؛ لذا حتی می توان اشکال گرفت که شاید مراد از «حِينَ زَالَتِ الْحُمْرَةُ مِنَ مَطْلَعِ الشَّمْسِ» استتار قرص باشد؛ یعنی وقتی قرص خورشید در سمت مغرب، ناپیدا گردد (استتار قرص) زوال حمرة از مطلع (نقطه شروق که نقطه افق است) هم اتفاق می افتد؛ و لذا می توان به این روایت، چنین استدلال کرد که بر بیش از استتار قرص، دلالت ندارد؛ لذا است که اشکال در استدلال به این روایت، باقی می ماند.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ